

به نام خدا



من وزمین وزمان

از بین هدیه‌های قشنگی که هومن برای روز تولدش گرفته بود، جالب‌تر از همه هدیه‌ی بابابزرگ بود. هومن با تعجب کره‌ی کوچک و بامزه را در دست‌هایش گرفت و گفت: «چه توپ عجیبی!» بابابزرگ خندید و گفت: «پسرم، این یک نمونه‌ی کوچکی از کره‌ی زمین است.» هومن گفت: «بابابزرگ خیلی دلم می‌خواست در مورد کره‌ی زمین مطالب زیادی را یاد بگیرم.» بابابزرگ آهسته در گوش هومن گفت: «پسرم، عجله نکن! به زودی زمین را بهتر می‌شناسی.»



شب که هومن خوابیده بود، شنید کسی صدایش می‌زند. خیلی تعجب کرد، چون کره‌ی کوچک بالای سرش در حال چرخیدن بود. پرسید: «با من چه کار داری؟ چرا من را صدا زدی؟» کره‌ی کوچک گفت: «مگر نمی‌خواستی زمین را ببینی و بشناسی؟» هومن با خوشحالی گفت: «البته! خیلی دوست دارم.» کره‌ی کوچک گفت: «پس من را بین دست‌هایت بگیر و چشم‌هایت را ببند.»



من و زمین و زمان

خدایا، من می‌خواهم در مورد زمینی که آفریدی همه چیز را بدانم، کمک کن تا راهش را پیدا کنم.



وقتی هومن دوباره چشم‌هایش را باز کرد، در آسمان بود و از آن بالا زمین را می‌دید. هومن گفت: «وای چه قدر قشنگ است!» کره‌ی کوچک گفت: «این زمین است. روی زمین هم خشکی و هم آب وجود دارد. به خشکی‌های بزرگ روی زمین «قاره» می‌گوییم.» هومن پرسید: «پس به آن جاهایی که آب هست چه می‌گوییم؟» کره‌ی کوچک گفت: «به جاهایی که آب وجود دارد، دریا و اقیانوس می‌گوییم.» هومن گفت: «پس بیش‌تر زمین از آب پوشیده شده است؟» کره‌ی کوچک گفت: «همین‌طور است.»





در بعضی جاها هوا نه خیلی گرم
است و نه خیلی سرد.



اروپا

آفریقا



آسیا



اقیانوسیه



در بعضی جاها هوا خیلی سرد است.

هومن پرسید: «چندتا قاره روی زمین وجود دارد؟» کره‌ی کوچک گفت: «پنج تا قاره هومن جان. آسیا، اروپا، آفریقا، آمریکا و اقیانوسیه.» بعد به زمین نزدیک‌تر شد. هومن گفت: «وای چه قدر آدم روی زمین هست!» کره‌ی کوچک گفت: «بله، انسان‌های زیادی در قاره‌های مختلف زندگی می‌کنند و باهم فرق می‌کنند.» هومن پرسید: «چه فرقی؟» کره‌ی کوچک گفت: «رنگ پوست‌شان، زبانی که باهم صحبت می‌کنند و ... تازه، آب‌وهوا هم در همه جای زمین یک جور نیست.»



در بعضی جاها هوا خیلی گرم است.



هومن پرسید: «من در کدام قاره زندگی می‌کنم؟» کره‌ی کوچک گفت: «تو در قاره‌ی آسیا و کشور ایران زندگی می‌کنی.» هومن گفت: «از کجا می‌فهمیم؟» کره‌ی کوچک گفت: «هر کشور یک نقشه دارد و این نقشه‌ی کشور توست.» بعد به نقشه اشاره کرد و گفت: «هر کشور به بخش‌های کوچک‌تر تقسیم می‌شود.» هومن پرسید: «به این بخش‌ها چه می‌گویند؟» کره‌ی کوچک گفت: «استان.» هومن با خوشحالی گفت: «من می‌دانم در کدام استان زندگی می‌کنم. نام استان محل زندگی‌ام، تهران است.»



هومن کره‌ی کوچکش را بوسید و گفت: «کره کوچولوی مهربان، باز هم از کشورم ایران بگو.» کره‌ی کوچک خندید و گفت: «به بالای کشور ایران شمال، به پایین آن، جنوب، سمت راست آن، شرق و سمت چپ آن، غرب می‌گویند. ایران کشور بزرگ و زیبایی است که دریاها و کوه‌های بلند زیادی دارد.» هومن گفت: «می‌دانم، دریای خزر در شمال، خلیج فارس در جنوب ایران، حرم امام رضا (علیه السلام) در شرق و رشته کوه‌های زاگرس در غرب ایران قرار دارد.» بعد به کوه بلندی اشاره کرد و گفت: «این هم دماوند است.» کره‌ی کوچک گفت: «آفرین به تو! درست گفتی. کشور ایران همسایه هم دارد. کشورهای عراق، ترکیه، پاکستان، افغانستان، آذربایجان، ازبکستان و ترکمنستان همسایه‌های ایران هستند.»



دریای خزر

کوه دماوند



خلیج فارس

دریای عمان

شمال

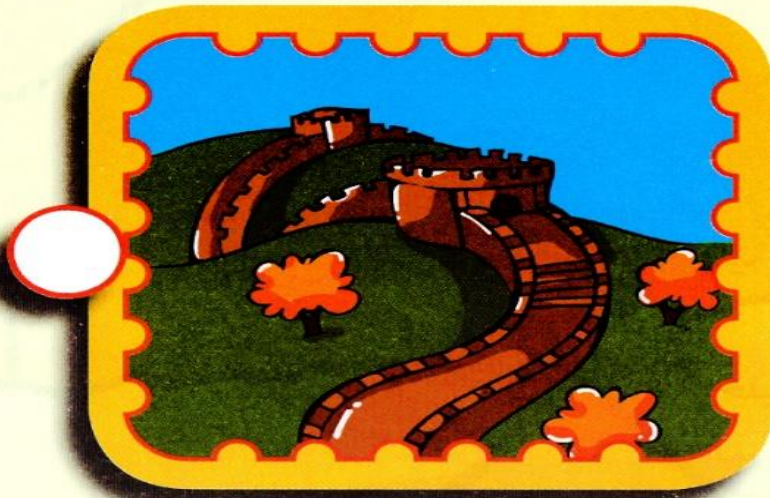
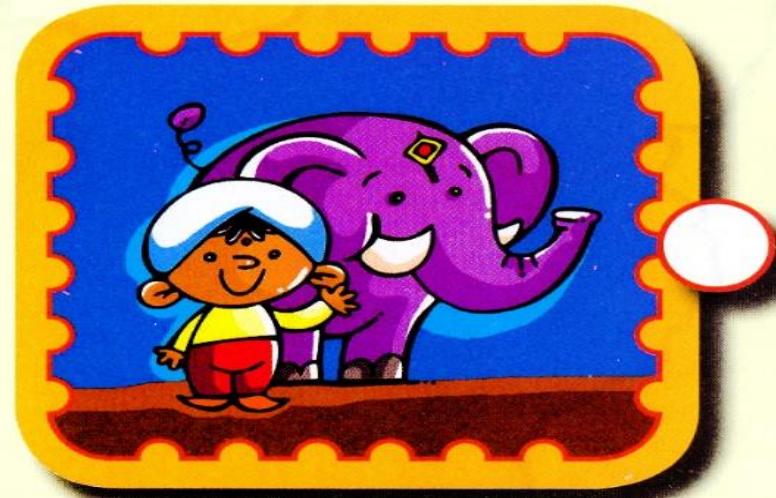
غرب

شرق

جنوب



هومن می‌خواهد برای یکی از دوستانش کارت پستالی مربوط به کشور ایران را بفرستد.
دلبندهم، از کارت پستال‌های زیر آن‌هایی را که متعلق به کشور ایران است، مشخص کن
و در جای خالی علامت بزن.



دلبندم، می‌توانی بگویی این نقشه‌ی کدام کشور است؟ آفرین به تو!
ابتدا خودت و دوستانت را در نقشه‌ی ایران بکش و بعد دریاهايش
را رنگ بزن.

دریای خزر

خلیج فارس



عزیزم، به هومن کمک کن تا کوه دماوند را نقاشی کند. بعد بالای آن پرچم ایران را بچسبان.

من و زمین و زمان



خداجون، تو قاره‌های مختلف با آدم‌ها، گیاهان و حیوان‌های مختلف را آفریدی، برای همه‌ی این نعمت‌های گوناگون تو را شکر می‌کنم.

استان به بخش‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شود که به آن‌ها «شهر» می‌گویند. تو در شهر تهران زندگی می‌کنی. در شهر تهران خیابان‌ها، کوچه‌ها و خانه‌های زیادی وجود دارد. خانه‌ها در کوچه‌ها هستند، کوچه‌ها در محله‌ها هستند و محله‌ها در شهر هستند. به آدم‌هایی که در یک کوچه زندگی می‌کنند «همسایه» می‌گویند.



دلبندم، چند ابر زیبا در آسمان شهر بکش.





بعضی ساختمان‌ها یک طبقه و بعضی ساختمان‌ها چند طبقه هستند.
مازنینم، ساختمانی که خانه‌ی شما در آن است، چند طبقه دارد؟
می‌توانی آن را نقاشی کنی؟

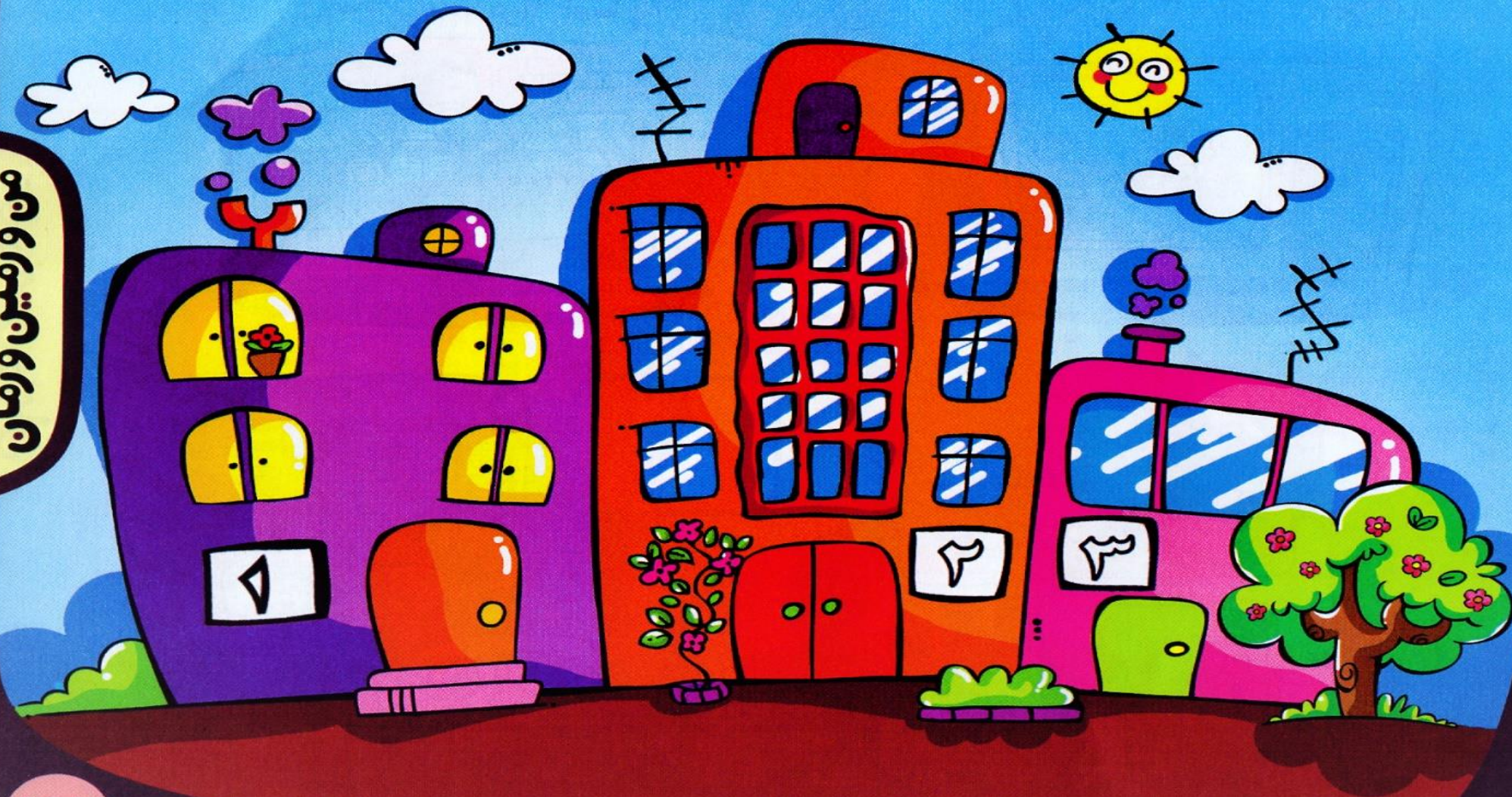
من و زمین و زمان

من هر وقت همسایه‌هایمان را می‌بینم به آن‌ها سلام می‌کنم.
خدای مهربانم، به خاطر همسایه‌های مهربان‌مان از تو ممنونم.



کره‌ی کوچک و هومن حالا توی کوچه‌ها دور می‌زدند. کره‌ی کوچک گفت: «هومن جان! هر خانه یک آدرس دارد.» هومن پرسید: «آدرس به چه درد می‌خورد؟» کره‌ی کوچک گفت: «آدرس نشان می‌دهد که هر خانه، در چه خیابان و کوچه‌ای قرار دارد و پلاک آن چند است.» کوچولوی نازم، به هومن کمک کن تا پلاک خانه‌ها را پیدا کند و رنگ بزند.

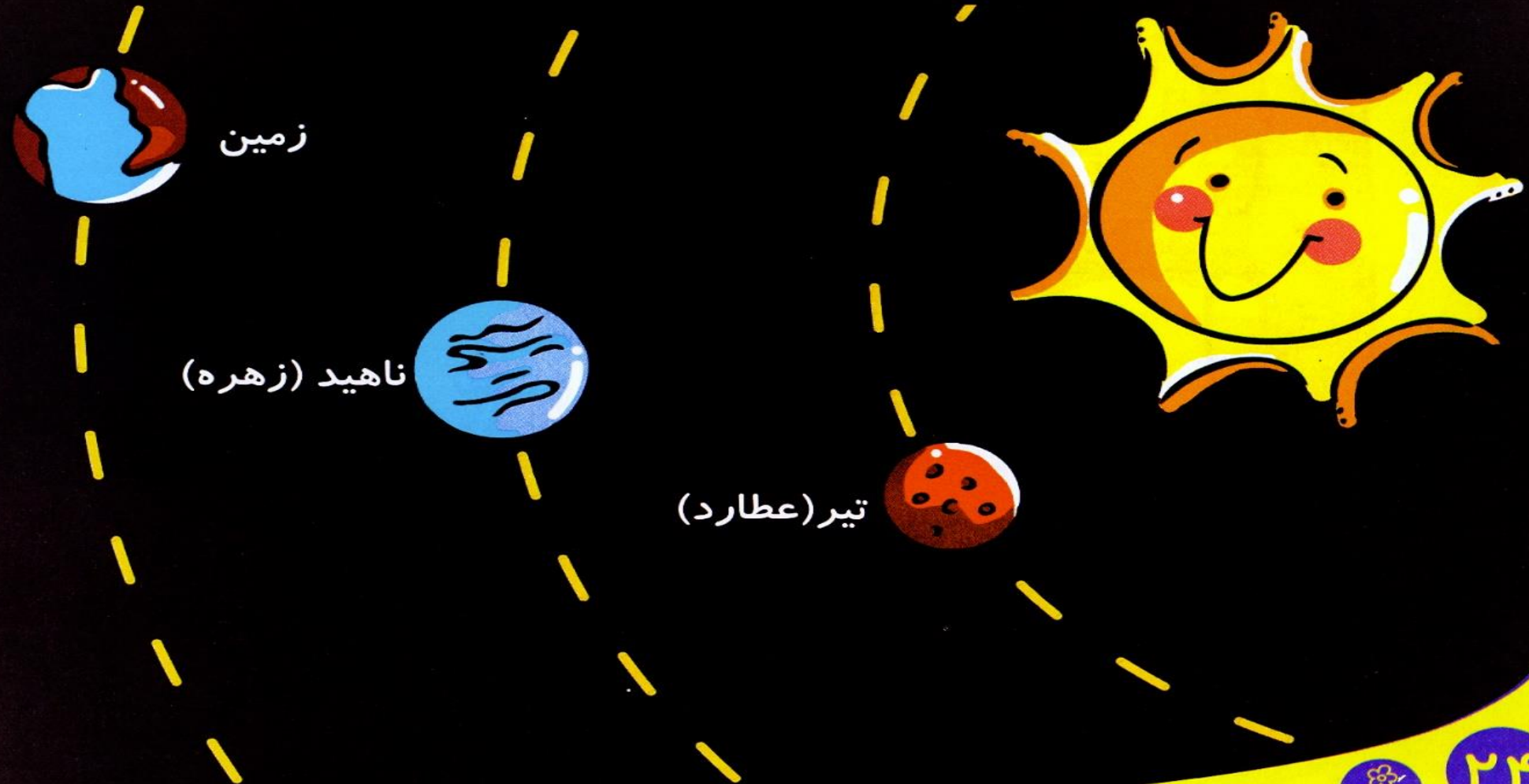
من وزمین وزمان



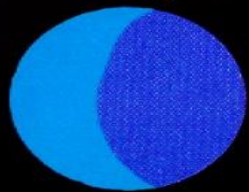
کره‌ی کوچک گفت: «در هر کدام از این خانه‌ها
یک خانواده زندگی می‌کند.» هومن به یک خانه
بلند اشاره کرد و گفت: «چه قدر جالب! فکرش را
بکن، چندتا خانواده این‌جا زندگی می‌کنند!»
گل قشنگم، در پنجره‌های این خانه خودت و
خانواده‌ات را نقاشی کن.



کره‌ی کوچک کم‌کم از زمین دور شد و هومن را بالا و بالاتر برد و بعد گفت: «می‌دانستی زمین هم مثل تو یک خانواده دارد؟» هومن با تعجب گفت: «واقعاً؟» کره‌ی کوچک گفت: «بله. اسم خانواده‌ی زمین «منظومه‌ی شمسی» است و منظومه‌ی شمسی هشت تا سیاره دارد که همگی اطراف خورشید می‌چرخند.» هومن گفت: «و خورشید یک ستاره‌ی نورانی است که سیاره‌ی ما را روشن می‌کند، درست است؟» کره‌ی کوچک گفت: «بله همین‌طور است. خدای مهربان، آسمان، سیاره‌ها، ستاره‌ها، خورشید، ماه و زمین را آفریده است.»



اورانوس



مشتری



نپتون



کیوان (زحل)



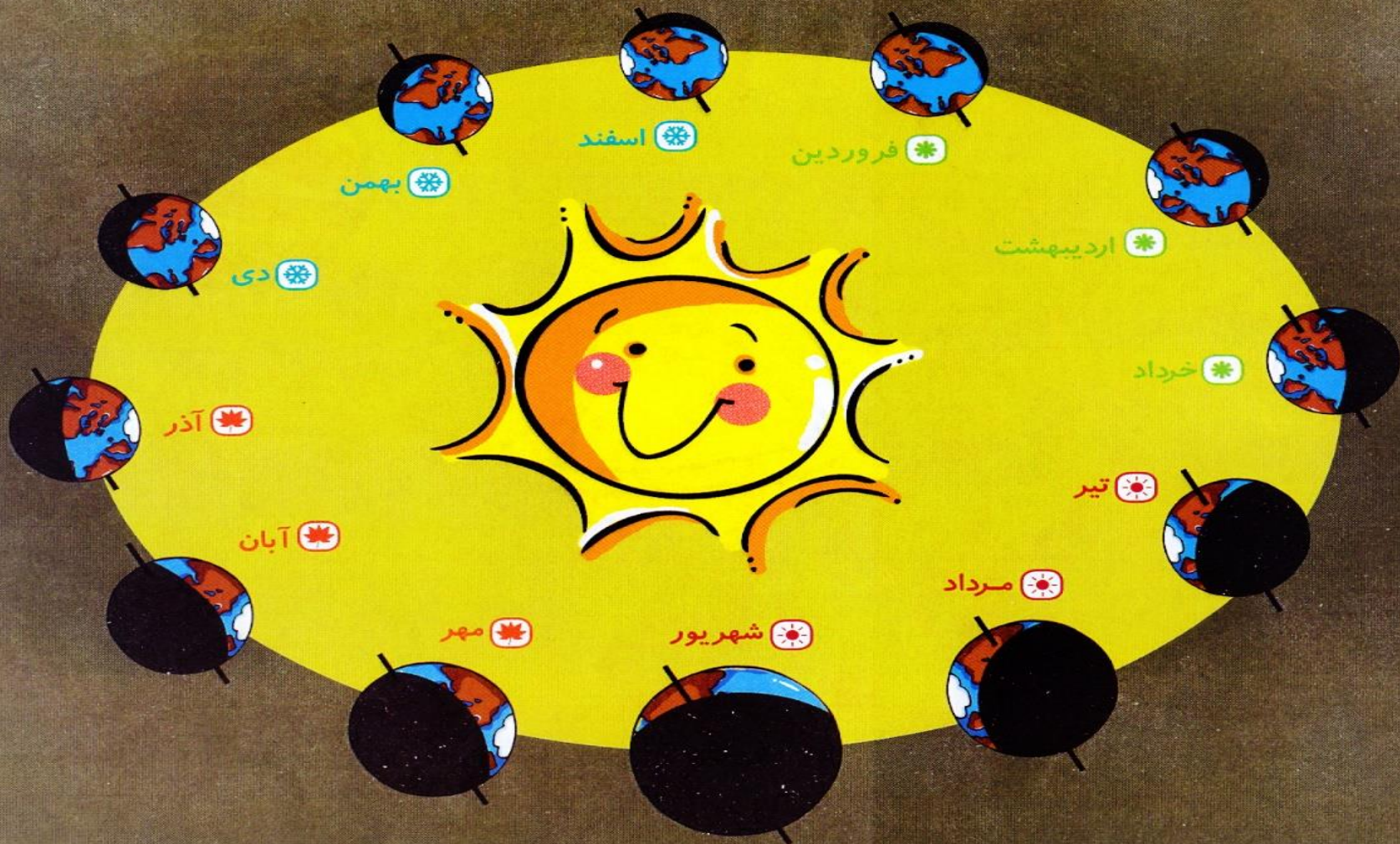
مریخ



اگر خورشید نبود، زمین چه طوری گرم و روشن می شد؟
خدایا! به خاطر وجود خورشید از تو ممنونم!



هومن سیاره‌ی زمین را نشان داد و گفت: «وای زمین دارد دور خورشید می‌چرخد.»
 کره‌ی کوچک گفت: «عزیزم، هر یک‌بار چرخش زمین به دور خورشید، یک سال طول می‌کشد و گردش زمین به دور خورشید،
 یکی از دلایل به‌وجود آمدن فصل‌ها است.»



من و زمین و زمان

من همه‌ی فصل‌ها را دوست دارم،
 خداجون، به‌خاطر وجود فصل‌ها از تو ممنونم.

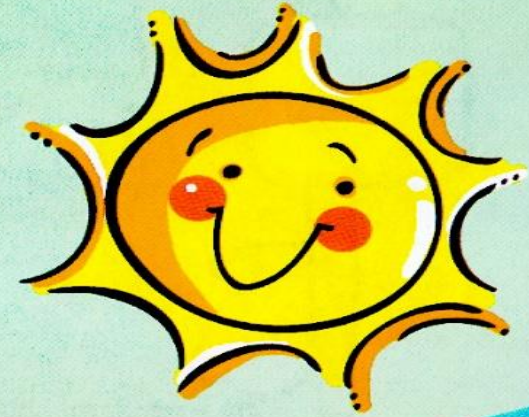




هومن با خنده به کره‌ی کوچک گفت:
«چه قدر بامزه! این‌جا را ببین، زمین دور خودش هم می‌چرخد!»
کره‌ی کوچک خندید و گفت:
«بله، زمین مانند فرفره دور خودش می‌چرخد.»



وقتی نور خورشید به آن قسمت
از زمین که به سمت خورشید است
می‌تابد، آن‌جا روز و روشن است.
همان موقع، نیمی از زمین که نور
خورشید به آن نمی‌تابد، شب
و تاریک است.»



من و زمین و زمان



با گردش زمین به دور خودش
آن قسمت از زمین که روشن بود
تاریک و شب می‌شود و قسمت
دیگر روشن و روز می‌شود.



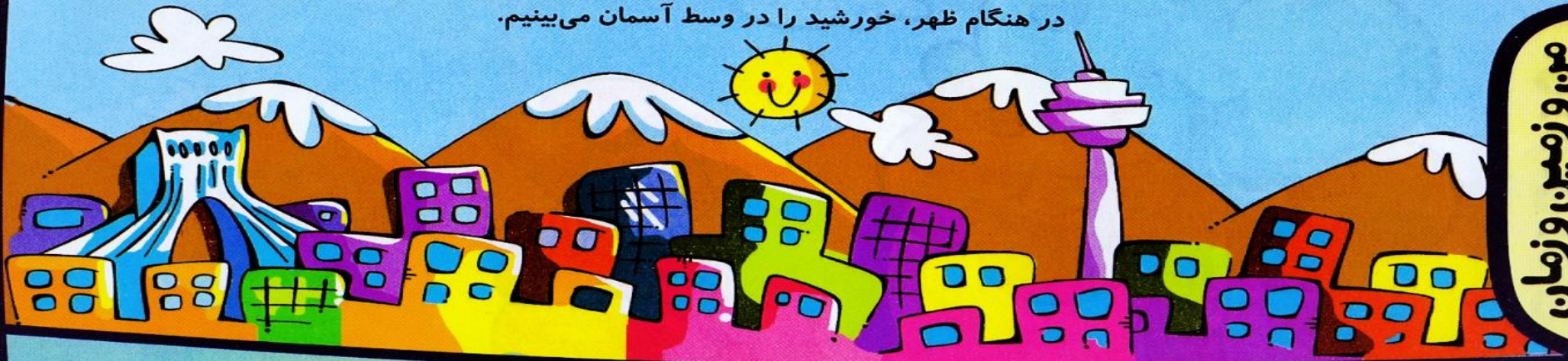
کره‌ی کوچک گفت: «هومن جان، نور خورشید به همه‌جا می‌تابد، نور خورشید به تو هم می‌تابد.»
هومن گفت: «می‌دانم، چون وقتی نور خورشید به من می‌تابد، سایه‌ام روی زمین می‌افتد، اما چرا سایه
به وجود می‌آید؟» کره‌ی کوچک گفت: «چون بدن تو نمی‌گذارد نور خورشید به زمین برسد.»
عزیزم، در تصویر زیر سایه‌ی آقای تمیزکار را پررنگ کن و با توجه به نور خورشید، سایه‌ی درخت را بکش.



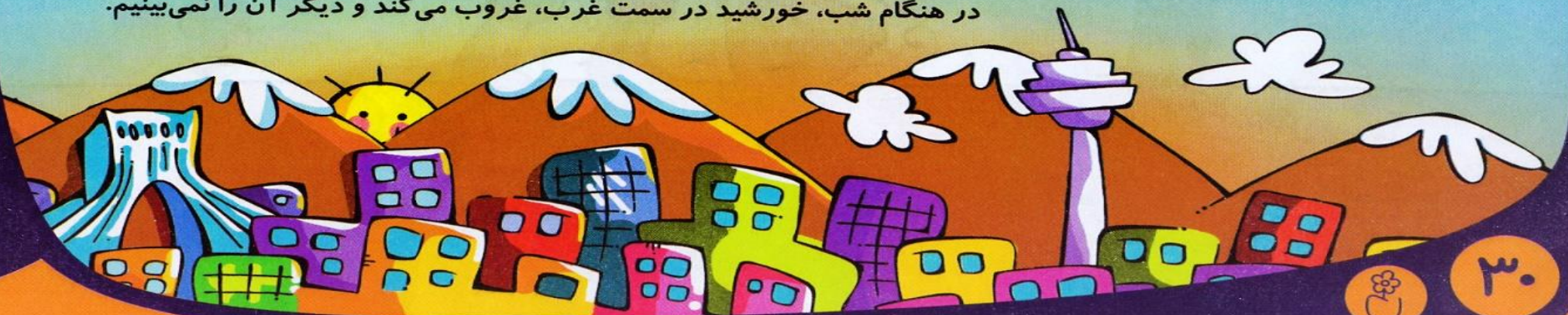
خورشید از سمت شرق طلوع می کند و صبح آغاز می شود.



در هنگام ظهر، خورشید را در وسط آسمان می بینیم.



در هنگام شب، خورشید در سمت غرب، غروب می کند و دیگر آن را نمی بینیم.



من و زمین و زمان



گل نازم، می توانی داستان این کودک
را تعریف کنی و بگویی در طول یک
روز چه کارهایی انجام می دهد؟



خدا جون، طلوع خورشید یکی از زیباترین نعمت های توست.
دوست دارم موقع طلوع خورشید بیدار بمانم و تو را شکر کنم.



هومن ماه را نشان داد و پرسید: «ماه می چرخد؟» کره‌ی کوچک گفت: «بله! ماه به دور زمین می چرخد. در یک سال ماه ۱۲ بار دور زمین می چرخد.» هومن گفت: «فاصله‌اش با زمین خیلی زیاد نیست، درست می گویم؟» کره‌ی کوچک دستی بر سر هومن کشید و گفت: «بله و برای همین فضانوردان می توانند با سفینه به ماه بروند.» هومن پرسید: «راستی، چرا فضانوردان لباس‌های عجیب می پوشند؟» کره‌ی کوچک گفت: «چون اگر آن‌ها را نپوشند نمی توانند در ماه نفس بکشند و راه بروند.»



خدایا، تو ماه را آفریدی تا شب‌های تاریک را روشن کنی!
به خاطر روشنایی ماه تو را شکر می‌کنم.





هومن گفت: «من نمی دانم چرا ماه شکلش تغییر می کند. بعضی وقت ها گرد است و بعضی وقت ها هلالی است. تو می دانی؟»
 کره ی کوچک گفت: البته، تو از روی زمین آن قسمت از ماه را می بینی که خورشید روشنش کرده است. وقتی تمام سطح ماه روشن است آن را گرد می بینی و به آن «ماه کامل» می گویند. اما وقتی که کمی از سطح ماه روشن است ماه را هلالی شکل می بینی.

من و زمین و زمان



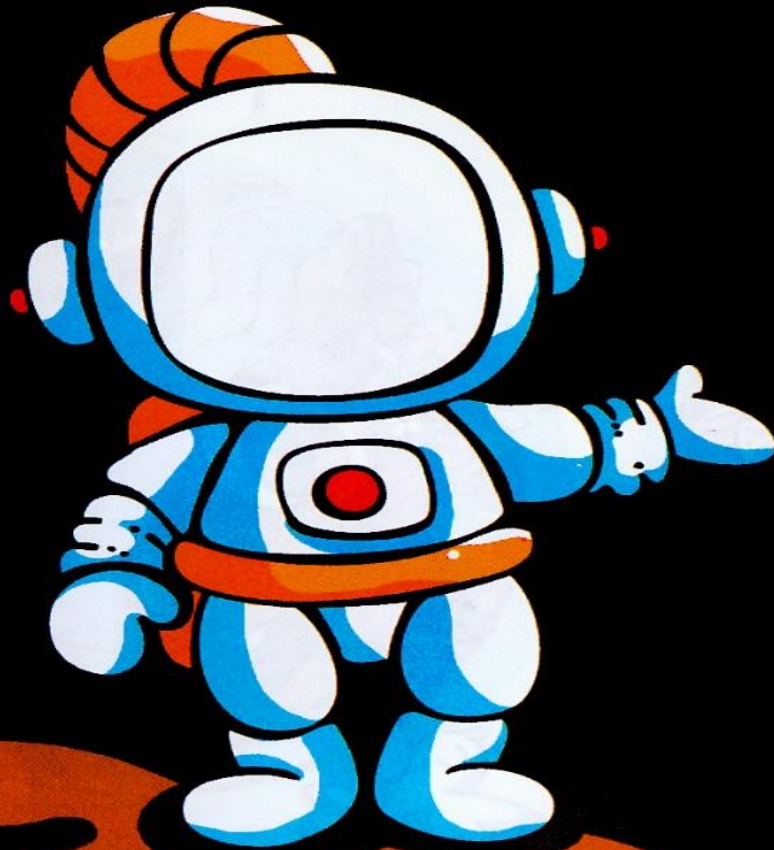
دلبندم، می توانی شکل های مختلف ماه را با کمک مربی ات با کاغذ رنگی درست کنی و دور این زمین بچسبانی؟



من و زمین و زمان



کوچولوی نازنین، تو به کره‌ی ماه سفر کرده‌ای و این فضاورد، تو هستی.
پس عکس صورت قشنگت را در جای خالی بچسبان و برای خودت یک سفینه با
کاغذهای رنگی بساز و در صفحه بچسبان.



من وزمین وزمان

